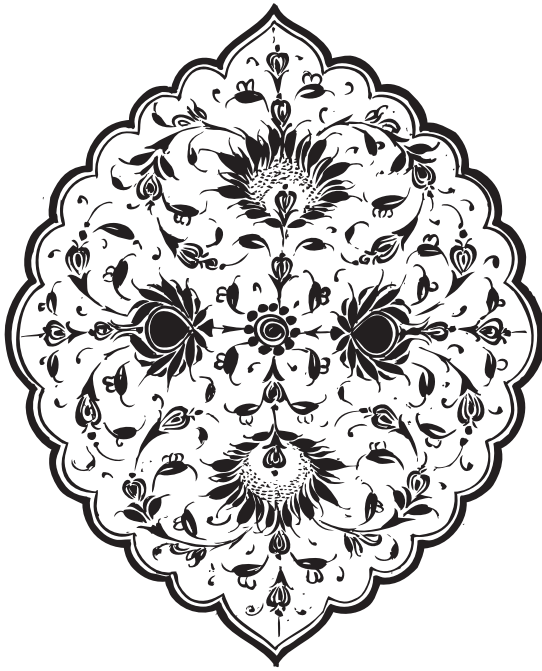


بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر و ارکان قرآن کریم



برگرفته از تفسیر مجمع البیان و المنیر

محمدرجی - محمدتقی فیاض بخش

سرشناسه:	روحی برندق، کاوس، ۱۳۴۶-
عنوان قراردادی:	مجمع البيان في تفسير القرآن، فارسی-عربی، برگزیده. شرح
عنوان و نام پدیدآور:	المیزان في تفسير القرآن، فارسی-عربی، برگزیده. شرح تفسیر واژگان قرآن کریم برگرفته از تفاسیر مجمع البيان و المیزان/ محمد روحی، محمدتقی فیاض بخش.
مشخصات نشر:	قم: واژه پرداز اندیشه، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری:	۷۸۴ ص.
شابک:	۹۷۸-۶۲۲-۹۳۴۹۹-۸-۴
وضعیت فهرست نویسی:	فیبا
یادداشت:	کتاب حاضر در همین سال توسط فیض فروزان فیبا گرفته است.
یادداشت:	کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع:	قرآن -- واژه شناسی Lexicology -- *Qur'an
موضوع:	طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸ - ۵۴۸ ق. . مجمع البيان في تفسير القرآن -- واژه نامه ها
موضوع:	طباطبائی، سید محمدحسین، ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰ . المیزان في تفسير القرآن -- واژه نامه ها
موضوع:	تفاسیر شیعه -- واژه نامه ها Qur'an -- Shiite hermeneutics -- Dictionaries
شناسه افزوده:	فیاض بخش، محمدتقی، ۱۳۳۲ -
رده بندی کنگره:	BP۸۲/۳
شماره کتابشناسی ملی:	۹۳۶۷۰۲
اطلاعات رکورد کتابشناسی:	فیبا

تفسیر واژگان قرآن کریم
برگرفته از تفاسیر مجمع البيان و المیزان
مؤلفان: کاوس روحی برندق، محمدتقی فیاض بخش

ناشر: واژه پرداز اندیشه
نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۲

تلفن: ۰۲۱-۳۳۹۸۷۹۹۰ شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۳۴۹۹-۸-۴

سایت: www.Jelveh.org

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

ایمیل: info@Jelveh.org

تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۷۹۷۴۷۵۰

کلیه حقوق مربوط به چاپ و نشر

این اثر متعلق به موسسه فرهنگی

هنری جلوه نور علوی است. پیامکی ۰۲۱۳۳۹۸۷۹۹۰ پیامک کنید.



موسسه فرهنگی هنری جلوه نور علوی

مقدمه

قرآن والاترین معجزه رسول گرامی اسلام ﷺ است؛ کتاب قیمی که در تبیین معارف الهی، نه تنها پروردگاران سبعة معلقه و صاحبان شعر و ادب تازی را مبهوت خود نمود، بلکه در طول چهارده قرن نورافشانی بر بشریت و قیمومت بر عقل ها و قلب ها، هیچ کس نتوانست حتی در یک سطر با قرآن هم آوردی کند و در تحدی با آن سخنی به عمق و زیبایی کلام الهی بر زبان آورد.

رسول خدا ﷺ درباره قرآن فرمود:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ مَأْدِبَةُ اللَّهِ تَعَالَى، فَتَعَلَّمُوا مِنْ مَأْدِبَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا اسْتَطَعْتُمْ.»^۱

و اگر صاحب خانه، به میزان کرم و علاقه ای که به میهمانان خود دارد، سفره ای رنگین با غذاهایی متنوع برای ذائقه های گوناگون می گسترده، تا هر کس به میزان نیاز و استعدادش از آن بهره برد، خالق قرآن سفره ای به پهنای تاریخ بشریت و با میهمانانی به عدد همه مؤمنان درگاهش گسترده است؛ تا از همه طبقات آنان، از عالم و عامی، کوچک و بزرگ و زن و مرد، به نحو شایسته ای پذیرایی نماید. قرآن دریای بی ساحلی است که هیچ غواصی به عمق آن نمی رسد، و چشمه جوشانی است که در گذر زمان هرگز خشک نمی شود و عطش جویندگان علم و هدایت را به نحو احسن سیراب می کند.

۱. ترجمه: «قرآن که در میان شماست، سفره گسترده الهی است؛ پس تا آن جا که می توانید از خوان

گسترده پروردگار بهره ببرید.» (وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۶۸)

قال علی علیه السلام: «تَعَلَّمُوا كِتَابَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَأَبْلَغُ الْمَوْعِظَةِ، وَتَفَقَّهُوا فِيهِ، فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ، وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ، فَإِنَّهُ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ...»^۲

قرآن کتابی است عمیق که حقیقت آن از سنخ علیینی است، و در لوح محفوظ و کتاب مکنون در نزد پروردگار حکیم است، و تنها قلوب اولیای مطهرش به آن گوهر راه دارند.

﴿إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۳
 ﴿بَلْ هُوَ قُرْءَانٌ مَّجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ﴾^۴

و این حقیقت مطهر هنگامی که مراتب عالم، از ملکوت اعلی تا برزخ قاب قوسین را در می نوردد، لاجرم در عالم دنیا و مرتبه ی اسفل السالفین در قالب کلمه و کلام بر بشر خاکی عرضه می شود؛ تا آن را حبل المتینی در رسیدن به سدره المنتهی قرار دهد. بی تردید کتابی که نیکوترین سخن و رساترین موعظه ها است، می باید در زیباترین قالب ها و دقیق ترین محمل ها بر عقول انسان ها عرضه شود؛ تا میدان بر تدبّر و تعقل صاحبان عقل باز باشد، و هر کس به مقدار لیاقت و ظرفیتش از آبشخور چشمه ی وحی و کتاب هدایت بهره مند شود. هر چند که واژگان دنیایی و عباراتی که برای انتقال معانی مادی و سفلی وضع شده اند، هرگز قدرت انتقال همه ی آن معارف بلند و معانی بدیع را ندارند.

﴿إِنَّ نَوْبًا خَيْطَ مِنْ نَسِجِ تِسْعَةِ وَعَشْرِينَ حَرْفًا عَنْ مُعَالِيهِ قَاصِرٌ﴾^۵

۲. ترجمه: « کتاب خدا را فراگیرید؛ که قرآن بهترین کلام و شیواترین موعظه هاست. و در آن عمیق بیندیشید؛ که قرآن بهار دل هاست. و از نور آن شفا طلبید؛ که قرآن شفای دل هاست.» (تحف العقول، ص ۱۵۰)

۳. ترجمه: «که آن، قرآن کریمی است،* که در کتاب محفوظی جای دارد،* و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند [دست یابند].» (۷۷ تا ۷۹، واقعه)

۴. ترجمه: «(این آیات، سحر و دروغ نیست)، بلکه قرآن با عظمت است...* که در لوح محفوظ جای دارد!» (۲۱ و ۲۲، بروج)

۵. ترجمه: «لباسی که از ۲۸ حرف بر قامت قرآن دوخته شده، از بیان معارف بلند آن عاجز است»

ولی صاحب قرآن، خود خالق کلام و اصل همه‌ی زیبایی‌ها است؛ و لذا آن حقایق ناب را، از امّ‌الکتاب، در بهترین واژگان و زیباترین ترکیب‌های ادبی و بلاغی، بر قلب مطهر خیر البشر عرضه می‌دارد؛ تا این ظاهر انعکاسی شایسته از آن باطن، و آن باطن جلوه‌ای تام در این ظاهر داشته باشد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه‌ی بلیغی پیرامون قرآن فرمود:

«إِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمُ الْفِتْنُ كَقِطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ؛ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَمَاحِلٌ مُصَدَّقٌ؛ وَمَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ؛ وَمَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ؛ وَهُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ؛ وَهُوَ كِتَابٌ فِيهِ تَفْصِيلٌ وَبَيَانٌ وَتَحْصِيلٌ؛ وَهُوَ الْفَضْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ؛ وَلَهُ ظَهْرٌ وَبَطْنٌ؛ فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ؛ وَبَاطِنُهُ عِلْمٌ؛ ظَاهِرُهُ أَنْيَقٌ؛ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ؛ لَهُ نُجُومٌ وَعَلَى نُجُومِهِ نُجُومٌ؛ لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَلَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ؛ فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَمَنَارُ الْحِكْمَةِ وَدَلِيلٌ عَلَى الْمَعْرِفَةِ لِمَنْ عَرَفَ الصِّفَةَ.»^۶

و این همه کرامت و ارزش می‌باید در زبانی بر بشر عرضه شود که حتی الامکان تاب تحمل این همه معانی بلند و معارف ناب توحیدی را داشته باشد. و چون زبان و ادبیات عرب در میان سایر زبان‌ها از گستردگی واژگان و غنای ادبی فراوان برخوردار است، خداوند در نه‌آیه‌ی قرآن تأکید بر عربی بودن قرآن نموده

۶. ترجمه: «هر گاه فتنه‌ها چون شب ظلمانی شما را فراگرفت، بر شما باد به قرآن؛ چون او شفيعی است که شفاعتش پذیرفته و شاهی است که تصدیق شده است. هر کس که او را رهبر خویش گرداند، وی را به بهشت رهنمون می‌سازد و هر کس که بدان پشت پا زند، به جهنم سوقش می‌دهد. قرآن روشن‌ترین راهنما به سوی بهترین راه‌هاست. و آن کتابی است که در آن تفصیل امور و بیان حقایق و تحصیل معارف است. و قرآن فاصل میان حق و باطل است و کلامی سبک و بی‌مقدار نیست. قرآن ظاهری دارد و باطنی؛ ظاهر آن حکم و باطنش علم است. ظاهر آن زیبایی است شگفت‌انگیز و باطن آن عمیق. برای آن ستارگانی است و بر ستارگان آن اختران فراوان. عجایب قرآن انتها ندارد و غرایب آن کهنه نمی‌شود. در قرآن چراغ‌های هدایت و راهنمای حکمت و دلیل بر معرفت الهی است؛ برای کسی که صفات را درک کند.» (کافی، ج ۲، ص ۵۹۹)

است؛ به گونه‌ای که گویی عربیت قرآن در فهم و ضبط کلام وحی و اسرار قرآن موضوعیت دارد؛ زیرا تعقل در آیات را مستند به عربیت آن نمود و فرمود:

﴿حَمْدٌ * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.^۷

بنابراین، اولین قدم در فهم معارف قرآن، آشنایی دقیق با واژه‌های قرآنی است. خصوصاً که در زبان عرب، گاه برای یک معنا، الفاظ متعددی وضع نموده‌اند؛ مثال آن که: به اسب، در حالی که برنده‌ی اول میدان اسب‌دوانی است «مجلّی» و به اسب دوم، «مصلّی» گفته می‌شود؛ و یا نگاه کردن با کلمه‌ی «رؤیة» و «نظر» به کار می‌رود؛ ولی هر کدام تفاوت ظریفی با یکدیگر دارند که نمی‌توان هریک را به جای دیگری به کار بُرد. و یا حتی برخی واژه‌ها، مثل «قسط»، «قر»، «بیع» و «شراء»، دارای معانی متضاد هستند، که تنها از سیاق عبارت می‌توان معنای آن‌ها را تشخیص داد؛ چنانچه «القاسطون» در آیه‌ی: «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا»^۸ به معنای «الظالمون» است و «المقسطین» در آیه‌ی: «وَأَقْسَطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»^۹ به معنای «العادلین» و یا «رغب عنه» ضدّ «رغب فیه» است، اوّلی به معنای «میل کردن» و دومی «اعراض کردن» است، و این همه در کنار قواعد ادبی و بلاغی فراوان است، که هر ماده در ده‌ها هیأت و اشتقاق‌های گوناگون، معانی متعدد دارد. نتیجه آن که، هیچ زبانی به اندازه‌ی زبان عربی قدرت انتقال کامل و زیبایی معانی بلند و نغز را ندارد، و نمی‌تواند این همه ابزار در خلق آثار ادبی ماندگار و اعجاب برانگیز در اختیار صاحب قلم قرار دهد.

۷. ترجمه: «حم. * سوگند به کتاب مبین (و روشنگر)، * که ما آن را قرآنی فصیح و عربی قرار دادیم، شاید شما (آن را) درک کنید!» * و آن در «أمّ الكتاب» [لوح محفوظ] نزد ما بلندپایه و استوار است!»، (۱ تا ۴، زخرف)

۸. ترجمه: «و اما ظالمان آتشگیره و هیزم دوزخند!»، (۱۵، جن)

۹. ترجمه: «عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشگان را دوست می‌دارد.»، (۹، حجرات)

بنابراین، برای آشنایی با ظرافت‌های معانی آیات الهی چاره‌ای جز آگاهی از مفردات کلمات قرآن نیست. و در این راستا، علاوه بر واژه‌نامه‌های عمومی در لغت تازی، کتاب‌های تخصصی واژه‌شناسی قرآنی نیز از قدیم و جدید تدوین شده، که می‌توان به کتاب «مفردات الفاظ قرآن» نوشته‌ی راغب اصفهانی و کتاب «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم» اثر استاد فقید مرحوم دکتر حسن مصطفوی اشاره کرد.

و در این میان دو کتاب تفسیر فخیم شیعی سهم بسزایی در واژه‌شناسی قرآن دارند؛ که اولی «مجمع البیان فی تفسیر القرآن» اثر محقق ذوفنون علامه طبرسی است؛ و دیگری «المیزان فی تفسیر القرآن» تألیف استاد علامه سید محمدحسین طباطبائی است؛ که به حق، کتاب اخیر نه فقط تفسیر قرآن، بلکه دائرةالمعارف شیعی است که حضرت استاد به مناسبت، ذیل هر آیه نکات گوناگون معارف الهی را در زمینه‌های اخلاقی، اعتقادی، تاریخی و یا اجتماعی، با رویکردی قرآنی بیان کرده‌اند. به لحاظ واژه‌شناسی نیز، در تفسیر «مجمع البیان» ذیل هر آیه، بحث مستقل لغوی در توضیح واژه‌های مشکل آیه ذکر شده، و مؤلف با تسلطی که بر ادبیات و اشعار عرب داشته است، به توضیح و تدقیق در واژه مزبور پرداخته، و از نکات ادبی و لغوی تفسیر تبیان، اثر شیخ الطائفة علامه طوسی نیز استفاده فراوان برده است.

و در تفسیر المیزان نیز، از آن جا که بنای مرحوم علامه بر تفسیر قرآن به قرآن بوده است، و در این راستا «فقه اللغة» آیات نقش محوری در تفسیر قرآن دارد، حضرت استاد در ذیل هر آیه، نکات ارزشمندی را در واژه‌شناسی لغات آیه مربوطه، با عنایت به سیاق آیه و مقایسه آن با آیات دیگر، با بهره‌گیری از کتاب مفردات راغب و تفسیر مجمع البیان اشاره کرده‌اند؛ که به حق مجموعه آن‌ها موسوعه‌ای در فقه اللغة قرآنی است.

ولی مشکل اساسی برای محققین، در هر دو تفسیر نامبرده، آن بود که

این نکات در مجموعه مجلدات تفاسیر مربوطه به صورت پراکنده ذکر شده، و برای یافتن معنای هر واژه می‌باید به ذیل آیات مربوطه در مجلدات گوناگون این دو تفسیر مراجعه کرد و استقصای آن نیز کار دشواری است.

کتاب حاضر، موسوعه‌ای است از تفسیر مفردات واژه‌های قرآنی، بر اساس این دو تفسیر؛ به گونه‌ای که توضیح و تدقیق در معانی هر یک از لغات آیات قرآن، که به مناسبت به طور پراکنده در کل این دو تفسیر وجود داشت، به صورت متمرکز در ذیل هر لغت، و به ترتیب حروف الفبا گردآوری شده؛ تا در حد توان توانسته باشیم قدمی در حل مشکل محققین در واژه‌شناسی قرآنی برداریم. در این‌جا لازم می‌دانیم قبلاً توضیحاتی حضور خوانندگان گرامی عرضه بداریم:

۱- نظم چینشی لغات بر اساس کتاب لغت مفردات مرحوم راغب اصفهانی است.

۲- در اختلاف ریشه‌ای لغات، از قبیل لغت «اسم» که از «وس م» اخذ شده یا «س م و» و یا «أحد» که از ماده «وح د» گرفته شده یا «أحد» مبنا را تفسیر المیزان قرار دادیم؛ هر چند به سایر نقل قول‌ها نیز اشاره شده است.

۳- آدرس منابع از ترجمه تفسیر مجمع البیان، انتشارات فراهانی، چاپ ۱۳۶۰، و ترجمه المیزان دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ ۱۳۷۴، می‌باشد.

در پایان لازم می‌دانیم از همه عزیزان و محققان بزرگوار، خصوصاً آقایان مهدی صداقت و محمدعلی فیاض بخش که در پدید آوردن این اثر تلاش فراوان نموده‌اند، کمال قدردانی را بنمائیم، و توفیق روز افزون آنان را از درگاه خداوند متعال خواستاریم.

محمد روحی، محمد تقی فیاض بخش

باب الألف

أَب

أَبٌ: ﴿وَفَاكِهَةٌ وَأَبَا﴾ [عبس: ۳۱] چراگاه از علف، گیاه و سایر رویدنی‌ها که حیوانات و چهارپایان در آن چرا می‌کنند. «أَبٌّ إِلَى سَيْفِهِ فَاسْتَلَّهُ»، یعنی مبادرت به شمشیرش نموده و آن را از غلاف کشید، پس مبادرت به بیرون کشیدن آن از غلاف، مانند مبادرت به چراگاه است.^۱

أَبْد

أَبْدٌ: ﴿خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾ [النساء: ۵۷] زمان آینده‌ای که انتها ندارد؛ چنان که «قَطُّ» در ماضی نیز یعنی گذشته‌ای که آغازی ندارد. مثلاً گفته می‌شود: «ما رأيته قط ولا أراه أبدا» (او را هرگز ندیدم و تا ابد نیز نخواهم دید). جمع **أَبْدٍ**، «آباد» و «آبود» است.^۲

أَبَق

أَبَقَ: ﴿إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ﴾ [الصفافات: ۱۴۰] به کسی می‌گویند که بگریزد و صاحبش نتواند به آن دست یابد.^۳

أَبَائِيل

أَبَائِيل: ﴿وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَائِيلَ﴾ [الفيل: ۳] به گروهی از پرندگان می‌گویند که دسته دسته حرکت می‌کنند. در این کلمه مفرد دارد یا نه، بین علمای لغت اختلاف است. کسایی واحد آن را «أَبُول» مثل عجول و ابوجعفر رواسی واحد آن را «إِبَالَة» می‌دانند.^۴

أَبُو

أَبٌ: ﴿قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا﴾ [يوسف: ۷۸] «أَبٌ» و «والد» به معنی پدر می‌باشد.^۵

أَبِي

إِبَاءٌ: ﴿إِلَّا إِلَيْسَ أَبِي وَاسْتَكْبَرَ﴾ [البقرة: ۳۴] ریشه‌ی آن «أَبِي - يَأْبِي» است.^۶ ﴿أَبِي﴾: امتناع کرد. سه کلمه‌ی «إِبَاءٌ»، «تَرَكَ» و «إِمْتِنَاعٌ» به یک معنا هستند و نقیض «أَبِي»، «أَجَابٌ» می‌باشند. إِبَاءٌ به معنای کراهت و زشتی نیست چرا که عرب به خود افتخار می‌کند که از ظلم خودداری می‌کند و زشت دانستن ظلم شایسته‌ی ستایش نیست بلکه ستایش برای خودداری از انجام آن است. مانند آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتَمَّ

۴. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۲۱.

۵. مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۶۱.

۶. مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۱۸.

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۶۷.

۲. مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۳.

۳. مجمع البیان، ج ۸، ص ۷۱۴.

بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ﴾ [مائده: ۶۶] «أَثْر» به شکلی می‌گویند که از پای انسان هنگام راه رفتن بر زمین نقش می‌بندد. اصل در معنای آن، هر نشانه و علامتی است که از هر چیزی بعد از رفتن آن به جای می‌ماند، به طوری که هر کس ببیند، به آن چیزی پی می‌برد، مانند ساختمان که اثر بنا است و علم که اثر عالم است و...^۶

﴿أَثَار﴾ جمع **أَثْر** و **أَثَر** به معنای باقی مانده‌ی چیزی است که بعد از رفتنش بماند و به هر بیننده بفهماند قبلاً چنین چیزی در این جا بوده است، مانند اثر پا و اثر ساختمان، ولی به عنوان استعاره، در هر چیزی که متفرع بر چیز دیگری شود، استعمال می‌شود.^۸

إِيثار: ﴿تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا﴾ [یوسف: ۹۱] برتری دادن یکی از دو شیئی بر دیگری است و «إِختیار» و «إِجتباء» نیز به همین معنا می‌باشند، متضاد آن «إِیثار علیه» و ریشه‌ی آن از «الأثر» می‌باشد چرا که «إِیثار علیه» یعنی شیئی را که دارای اثری زیباست، بر دیگری ترجیح می‌دهد و «مَأْتَرَة» به معنای «مُكْرَمَة»، چون انتخاب می‌شود.^۹

أَثَارَة: ﴿إِنِّي بِنِكَاحٍ مِّن قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَة مِّن عِلْمٍ﴾ [الأحقاف: ۴] به طوری که راغب گفته، مصدر و به معنای نقل و روایت است، پس «أَثَرْتُ العِلْمَ» یعنی آن را روایت کردم. اصل

نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ [التوبة: ۳۲]: (کافران را از خاموش کردن نور خود باز می‌دارد).^۱
 به معنای امتناع و خودداری است.^۲

أُتِيَ

إِيَاء: ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً﴾ [البقرة: ۲۰۱] إعطاء و بخشش. اصل آن «أُتِيَ» به معنی آمدن است، سپس «أُتِيَ» به معنی آمدن و «أُتِيَ غَيْرُهُ» به معنی آوردن می‌باشد.^۳
 ﴿إِيتَان﴾، «مَجِيئ» و «إِقْبَال» هم معنا هستند و نقیض آن‌ها «دَهَاب»، «إِنصِرَاف»، «إِتْبَاع»، «إِقْتِدَاء» و «إِحْتِدَاء» است.^۴

أَثَث

أَثَات: ﴿وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأُوبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاتًا وَمَتَاعًا﴾ [النحل: ۸۰] متاع زیاد خانه. اسم جمع و معنای آن اسباب خانه است و از جنس خود مفرد ندارد.^۵
 ﴿أَثَات﴾ عبارت است از متاع خانه (فرش و پرده‌هایی که با آن خانه را تزئین می‌کنند و...) مفرد آن «أَثَاة» می‌باشد. البته عده‌ای می‌گویند أَثَات مفرد ندارد.^۶

أَثَر

أَثَر - آثار: ﴿سَيَمَاهُم فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾ [فتح: ۲۹] ﴿وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم

۶. مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۸۱؛ ر.ک. المیزان، ج ۱۴، ص ۱۰۰.
 ۷. المیزان، ج ۱۴، ص ۱۹۵.
 ۸. المیزان، ج ۱۶، ص ۲۰۲.
 ۹. مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۳۹۷؛ ر.ک. المیزان، ج ۱۹، ص ۲۰۶.

۱. مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۱۸۷.
 ۲. مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۳۷.
 ۳. مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۵۳؛ المیزان، ج ۲، ص ۳۹۵؛ ج ۹، ص ۳۹؛ ج ۱۶، ص ۶۲؛ ج ۱۹، ص ۳۱۹.
 ۴. مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۰۲.
 ۵. مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۵۸۰.

معنای این واژه، پیروی و دنبال کردن جای پای کسی می‌باشد.^۱

اَثَلٌ

اَثَلٌ: ﴿وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلِ حَنْطٍ وَ اَثَلٍ﴾ [سبأ: ۱۶] نام دیگر گیاه معروف «طرفاء» است؛ اما بعضی گفته‌اند: شبیه طرفاء است، ولی از آن بزرگ‌تر است و میوه ندارد.^۲

اِثْمٌ

اِثْمٌ: ﴿وَذَرَوْا ظَاهِرَ الْاِثْمِ وَبَاطِنَهُ﴾ [الأنعام: ۱۲۰] فعل قبیحی است که شایسته‌ی سرزنش و مشابه آن «وِزْرٌ» است. برخی گفته‌اند: اِثْمٌ چیزی است که نفس از آن متنفر بوده و قلب به آن آرام نمی‌گیرد.^۳

تفاوت «اِثْمٌ» و «عُدْوَانٌ» این است که: «اِثْمٌ» همواره به معنای جرم و «عُدْوَانٌ» به معنای ظلم است.^۴

«اِثْمٌ» از نظر معنا به کلمه‌ی «دَنْبٌ» و نظایر آن نزدیک است و آن عبارت است از حالتی که در انسان یا هر چیز دیگری یا در عقل ایجاد می‌شود و باعث کندی انسان از رسیدن به خیرات می‌گردد، پس «اِثْمٌ» به گناهی گفته می‌شود که شقاوت و محرومیت از نعمت‌های دیگر را در پی دارد و سعادت زندگی را در جهات دیگر تباه می‌سازد.^۵

منظور از «اِثْمٌ» گناهی است که باعث انحطاط، ذلت و سقوط در زندگی می‌شود، مانند می‌گساری که آبرو، مال، عرض و جان انسان را تباه می‌سازد.^۶

﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْاِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ اِلَّا اللَّمَمَ﴾ [النجم: ۳۲] «اِثْمٌ» به معنای گناه است و در اصل - بنا بر قول راغب - به معنای عملی است که دیر به نتیجه و ثواب برسد. منظور از «كَبَائِرُ الْاِثْمِ»، گناهان کبیره است که قرآن مرتکب آن گناهان را به آتش دوزخ تهدید کرده است.^۷

«اِثْمٌ» اعمالی است که اثر سوء دارد، ولی آن اثر از مرتکب آن به دیگران تجاوز نمی‌کند، مثل می‌گساری، قمار و نماز نخواندن که حق الله است.^۸

اَثِيمٌ: ﴿تَنْزَلُ عَلٰى كُلِّ اَفَّاكٍ اَثِيمٌ﴾ [الشعراء: ۲۲۲] «اَثِيمٌ» به انجام دهنده کار زشت گفته می‌شود، «اَثِيمٌ يَأْتُمُ اِثْمًا» یعنی کار زشتی را انجام داد، «تَأْتُمُ» یعنی کار زشت را ترک کرد.^۹

«اَثِيمٌ» به کسی گفته می‌شود که در اثر تکرار يك گناه، یا گناهان بسیار، دارای روحیه‌ای عصیانگر و گناه‌دوست شده است.^{۱۰}

«اَثِيمٌ» به کسی گفته می‌شود که گناهان بسیاری داشته باشد، به طوری که گناهانش روی

۶. المیزان، ج ۸، ص ۸۵، رک. ج ۱۸، ص ۱۵۹.

۷. المیزان، ج ۱۹، ص ۴۲.

۸. المیزان، ج ۱۹، ص ۱۸۶.

۹. مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۳۲۴.

۱۰. المیزان، ج ۱۸، ص ۱۴۸.

۱. المیزان، ج ۱۸، ص ۱۸۷.

۲. المیزان، ج ۱۶، ص ۳۶۴.

۳. مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۳۰۲؛ رک. ج ۲، ص ۵۰۶.

۴. مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۳۳۴.

۵. المیزان، ج ۲، ص ۱۹۲.

أَجْر

أَجْر: ﴿وَأْتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا﴾

[العنکبوت: ۲۷] جزایی که در مقابل عملی قرار گیرد و عاید صاحب عمل شود. تفاوت «أَجْر» با «أُجِرْتُ» این است که: أُجِرْتُ تنها در پاداش‌های دنیایی به کار می‌رود، ولی «أَجْر» در پاداش‌های دنیایی و آخرتی هر دو استعمال می‌شود. البته در کلام خدای تعالی، بیشتر در پاداش‌های اخروی به کار رفته که خدا برای بندگان مؤمن خود تهیه دیده که یا عبارت است از مقامات قرب و یا درجات ولایت، که یکی از آن‌ها بهشت است. البته «أَجْر» در بعضی آیات قرآنی، در مورد پاداش دنیایی نیز به کار رفته، مانند آیه‌ی: ﴿إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [یوسف: ۹۰] که حکایت کلام یوسف علیه السلام است. نیز مانند آیه‌ی: ﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَن نَّشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [یوسف: ۵۶] کلمه «أَجْر» در این دو آیه، بر پاداش دنیوی اطلاق شده است.^۸

تفاوت «أَجْر» با «جَزَاء»: «أَجْر» تنها در پاداش‌های خیر و نافع، ولی «جَزَاء» هم در خیر و شر و هم در نافع و مضر استعمال می‌شود.^۹

هم انباشته شده و به کلی در شهوت‌ها غرق شده باشد.^۱

أْتِم - أْتِيم: ﴿وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ أْتِمٌ قَلْبُهُ﴾ [البقرة: ۲۸۳] «أْتِيم»

به کسی گفته می‌شود که به کار زشت اصرار بورزد و آن را ادامه دهد، «أْتِم» به انجام دهنده‌ی کار زشت گفته می‌شود.^۲

أَثَام: ﴿وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلِقْ أَثَامًا﴾

[الفرقان: ۶۸] به معنای اِثْم، یعنی وزر و وبال گناه است.^۳

تَأْتِيم: ﴿يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأَسَا لَا لَعْوُ فِيهَا وَ لَا تَأْتِيمٌ﴾ [الطور: ۲۳] نسبت دادن اِثْم (گناه)

به دیگری.^۴

﴿تَأْتِيم﴾ به معنای گناهکار کردن دیگری

است؛ این نیز از آثار شراب‌های دنیا است که شراب‌خوار را گناهکار می‌کند. نفی «لَعْو» و «تَأْتِيم» از شراب اخروی در آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی طور قرینه است که مراد از «كَأَسَا» در آیه، جام شراب بهشتی است.^۵

أَجَج

أَجَاج: ﴿وَهَذَا مَلْحٌ أَجَاجٌ﴾ [الفرقان: ۵۳] آبی

که شوری‌اش زیاد باشد.^۶

﴿أَجَاج﴾ آبی است که به خاطر شوری یا تلخی، حلق را می‌سوزاند.^۷

۶. المیزان، ج ۱۵، ص ۲۲۹.

۷. المیزان، ج ۱۷، ص ۲۶.

۸. المیزان، ج ۱۶، ص ۱۲۲.

۹. المیزان، ج ۱۶، ص ۱۲۲.

۱. المیزان، ج ۲۰، ص ۲۳۳.

۲. مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۶۷۱.

۳. المیزان، ج ۱۵، ص ۲۴۱.

۴. المیزان، ج ۱۹، ص ۱۲۳.

۵. المیزان، ج ۱۹، ص ۱۴.

أجل

أَجَلٌ: ﴿إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى

فَاكْتُبُوهُ﴾ [البقرة: ۲۸۲] پایان مدت و آخر کار.^۱

﴿فَعَلَّتْهُ مِنْ أَجَلٍ كَذَا﴾؛ (به خاطر آن

عاقبت، آن را انجام دادم). ولذا «أَجَلٌ» بعد از

وقت و زمان خود فعل خواهد بود. «أَجَلٌ» به

معنای گله‌ای از گاوهای وحشی نیز می‌باشد.

«قَدْ تَأَجَّلَ الصُّوَارُ» (جمعیت گاوها به صورت

اجل درآمدند به دلیل تأخر بعضی از بعض دیگر).

«الْأَجَلَةُ» (آخرت) و «الْعَاجِلَةُ» (دنیا).^۲

﴿أَجَلٌ﴾ دوگونه استعمال می‌شود: ۱. مدّت

زندگی از ولادت تا مرگ. ۲. سرآمد زندگی و مرگ.^۳

﴿أَجَلٌ﴾ به معنای مدتی است که برای

چیزی معین شده باشد و «تَأَجَّلَ» به معنای

مدت قرار دادن برای چیزی است. البته در لازمه

آن - که همان تأخیر باشد - نیز استعمال می‌شود،

مثلاً وقتی می‌گویند: «قَرَضَ مُوجَلٌ»، معنایش

قرض مدت دار است، به خلاف «قَرَضَ حَالٌ»

که به معنای قرض فوری است.^۴

﴿أَجَلٌ﴾ در آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿إِذَا تَدَايَنْتُمْ

بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ﴾ [البقرة: ۲۸۲]

به معنای آخر مدت است، اما در آیه‌ی شریفه‌ی:

﴿قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُكْحِكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ

عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي جَجَجَ فَإِنْ أَتَمَمْتَ

عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ

سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ * قَالَ

ذَلِكَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا

عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ﴾

[القصص: ۲۷ و ۲۸] به معنای تمامی مدّت مقرر

آمده است.

ظاهراً اصل کاربرد «أَجَلٌ» در تمامی مدت، و

استعمال آن در سررسید، فرع آن است، چون

بیشتر اوقات در معنای اوّل به کار می‌رود؛

بنابراین این کلمه در هر جا استعمال شود باید

گفت به معنی اجل مقضی و تمام مدت است،

مگر قرینه‌ای دلالت کند که به معنای سررسید

است.

راغب در مفردات می‌گوید: به مدت مقرر زندگی

انسان «أَجَلٌ» می‌گویند؛ مثلاً گفته می‌شود:

اجلس نزدیک شده، یعنی مرگش فرا رسیده ولی

اصل معنای آن استیفای مدت است.

به هر تقدیر از ظاهر کلام خداوند متعال در آیه‌ی

مورد بحث استفاده می‌شود منظور از «أَجَلٌ» و

«أَجَلٌ مُّسَمًّى» آخر مدت زندگی است نه تمامی

آن، هم چنان که از جمله‌ی «فَإِنْ أَجَسَلَ اللَّهُ

لَاَتَ» [العنکبوت: ۵] هم به خوبی استفاده

می‌شود.

بنابراین از این بیان نیز معلوم شد اجل دو گونه

است: «أَجَلٌ مُّبَهْمٌ» و «أَجَلٌ مُّسَمًّى»، یعنی

اجلی که نزد خداوند معین است و این، همان

اجل محتومی است که تغییر نمی‌پذیرد، به

همین جهت آن را به «عنده» (نزد خدا) مقید

کرده و معلوم است چیزی که نزد خدا است،

دستخوش تغییر نمی‌شود، به دلیل این که

فرمود: ﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾ [النحل: ۹۶] و

۳. مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۴۲۳؛ رکب. ج ۶، ص ۴۹۳؛ ج ۴،

ص ۶۴۰؛ ج ۵، ص ۱۷۳.

۴. المیزان، ج ۲۰، ص ۱۴۹.

۱. مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۵۸۱.

۲. مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۵۸۹.

✽ علامه‌ی طبرسی در مجمع البیان می‌نویسد: کلمه‌ی «أَجَلَ» در لغت، به معنای جنایت است.^۲

أخذ

أَخَذَ: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾ [التوبة: ۱۰۳] «أَخَذَ» ضد بخشیدن و به معنی گرفتن است، اصل «خَذَّ»، «أُوخِذُ» بوده (مانند «كُلَّ» که در اصل «أُوكُلُ» بوده است) و به دلیل کثرت استعمال «اء» آن حذف شده است. مشابه دیگر «مُرَّ» می‌باشد که به صورت اصل خود «أُومِرَّ» نیز به کار رفته است.^۴

✽ ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [هود: ۵۶] گرفتن به ناصیه (موی جلوی سر) کنایه از کمال تسلط و نهایت قدرت است.^۵

✽ ﴿يَا حَيُّي خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ﴾ [مریم: ۱۲] محکم گرفتن کنایه از این است که آن را شوخی و سرسری فرض نکند بلکه آن را جدی بگیرد و رعایت احتیاط را بنماید. وجه کنایه این است که اگر کسی امری را جدی بداند و رعایت احتیاط را بنماید، قهراً همه‌ی قوَت و قدرت خود را در نگهداری و فوت نشدن آن به کار می‌بندد.^۶

أَخَذَ الشَّيْءَ: ﴿خُذِ الْعَفْوَ﴾ [الأعراف: ۱۹۹] اخذ به چیزی، به معنای همراهی و ترک نکردن آن چیز است، پس این که فرمود: «عفو را بگیر» یعنی همواره بدی‌های اشخاصی که به تو بدی

این، همان اجل محتومی است که تغییر و تبدیل بر نمی‌دارد. خدای متعال می‌فرماید: ﴿إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ [یونس: ۴۹].

پس نسبت اجل مسمی به اجل غیر مسمی (میهم) نسبت مطلق و منجز است به مشروط و معلق، به این معنا که ممکن است اجل غیر مسمی به خاطر تحقق نیافتن شرطی - که تحقق اجل معلق بر آن شرط شده - تخلف کند و در موعد مقرر فرا نرسد، برخلاف اجل حتمی و مطلق که به هیچ وجه نمی‌توان از رسیدن و تحقق آن جلوگیری نمود.

اگر آیات گذشته و آیه‌ی ﴿يُمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ [الرعد: ۳۹] مورد دقت قرار گیرند معلوم می‌شود اجل مسمی همان اجل محتومی است که در «أُمُّ الْكِتَابِ» ثبت شده و اجل غیر مسمی اجلی است که در لوح محو و اثبات» نوشته شده است.^۱

أَجَلَ: ﴿مِنْ أَجَلٍ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ [المائدة: ۲۲] جنایت. «أَجَلَ عَلَيْهِمْ شَرًّا» یعنی بر ایشان جنایت کرد.

«أَجَلَ» به معنای مدت و هم‌چنین «أَجَلَ» به معنای «آری» - که رام شدن در برابر چیزی است - از همین اصل است. «أَجَلَ» به معنای گله‌ی گاو وحشی نیز آمده است.^۲

۴. مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۶۱؛ ج ۱، ص ۲۹۶؛ ج ۲، ص ۵۳۴.

۵. المیزان، ج ۱۰، ص ۳۰۲ و ۳۰۳.

۶. المیزان، ج ۸، ص ۲۴۵.

۱. المیزان، ج ۷، ص ۸ - ۱۰.

۲. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۸۸.

۳. المیزان، ج ۵، ص ۳۱۴.

است. «أخذ» به چند معنا استعمال می‌شود: معنای «أخذ الكتاب» این است که کتاب را با دست خود گرفت و «أخذ القربان» به این معنا است که پیشکش و قربانی را قبول کرد و معنای «أخذ الله من مأمنيه» این است که خداوند متعال، او را - که به جای محکم و امنی پناهنده شده بود - گرفت و هلاک کرد، پس معنای جامعی که برای «أخذ» در همه‌ی این موارد استفاده می‌شود عبور دادن چیزی از جهتی به جهات دیگر است.^۵

آخر

آخر: «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» [القصص: ۸۸] آخر به فتح خاء، دومی برای «أحد» است به معنای: یکی از آندو، دیگری. مثلاً گفته می‌شود: «نَجَى اللَّهُ أَحَدَهُمَا وَأَهْلَكَ الْآخَرَ»، و به کسر خاء، دومی برای «أول» است مثل: «نَجَى الْأَوَّلُ وَهَلَكَ الْآخِرُ».^۶

آخر: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» [الحديد: ۳] هر چیزی که ما آن را آخر فرض کنیم، خدای تعالی بعد از آن هم خواهد بود، چون بر آن چیز - به ما قبل و به ما بعدش - احاطه دارد، پس آخر خدا است، نه آن چیزی که ما آن را آخر فرض کردیم.^۷

تأخیر: «رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ» [ابراهيم: ۴۴] تفاوت بین انتظار و تأخیر: انتظار

می‌کنند را بیوشان و از حق انتقام - که عقل اجتماعی برای بعضی بر بعضی دیگر تجویز می‌کند - صرف نظر نما.^۱

أخذ الشيء من الشيء: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» [الأعراف: ۱۷۲] اخذ چیزی از چیزی دیگر مستلزم این است که اولی جدا و به نحوی مستقل از دومی باشد. این جدایی و استقلال به حسب اختلاف عنایاتی که متعلق اخذ می‌شود و نیز به اختلاف عباراتی که در آن لحاظ می‌گردد، مختلف می‌شود، مثلاً اخذ لقمه از سفره و اخذ جرعه از قدر آب يك نوع اخذ است، اخذ مال و اثاث از دزدی که آن را غصب کرده نحو دیگری از اخذ است. هم چنین گرفتن علم از عالم و اخذ هبه نحوی دیگری از اخذ است و...^۲

إِتْخَان: «إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ» [الأعراف: ۳۰] اتخاذه به معنای مهیا کردن چیزی برای کاری می‌باشد.^۳

إِتَّخَذَ قَوْمٌ مُّوسَىٰ مِن بَعْدِهِ مِن خَلْقِهِمْ عِجْلًا جِسَدًا لَهُ خَوَاطِئٌ [الأعراف: ۱۴۸] برگزیدن، بنی‌اسرائیل گوساله را برای عبادت برگزیدند.^۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَغْضًا مِّمَّنْ بَغِضْتُمْ [المائدة: ۵۱] «إِتْخَان» به معنای اعتماد کردن بر چیزی است، به طوری که شخص به آن دلگرم باشد. «إِتْخَان» باب افتعال از ماده‌ی «أَخَذَ»

۵. مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۳۱۸؛ ر.ک. المیزان، ج ۱۷،

ص ۳۶۸، ج ۵، ص ۳۶۸.

۶. مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۲۹۹.

۷. المیزان، ج ۱۹، ص ۱۴۵.

۱. المیزان، ج ۸، ص ۲۷۹ و ۳۸۰.

۲. المیزان، ج ۸، ص ۳۰۶.

۳. مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۶۳۴.

۴. مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۷۳۷.

اصلی اخوت است، ولی بعدها در معنایش توسعه داده، در افراد مشترك در يك عقیده یا مشترك در صداقت و... نیز استعمال شده است.^۴

سخنی در معنای «أخوة»: آیهی ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: ۱۰] قانونی را بین مؤمنان تشریح می‌کند و نسبتی را برقرار می‌سازد که قبلاً برقرار نبوده و آن نسبت برادری است که آثاری شرعی، حقوقی و قانونی نیز دارد. نسبت‌های خویشاوندی دو قسم اند:

۱. حقیقی و طبیعی یعنی دو فرد از افراد بشر یا بدون واسطه و یا با يك یا چند واسطه به يك پدر یا يك مادر یا به هر دو منتهی شوند.

۲. نسبت‌های اعتباری و قراردادی که آثاری خاص بر آن‌ها مرتب شود، مثلاً از یکدیگر ارث ببرند یا نفقه‌ی یکی بر دیگری واجب باشد و یا ازدواج آن دو با یکدیگر حرام باشد و...

پس معلوم شد قرابت اعتباری، غیر از قرابت طبیعی است، البته گاهی هر دو با هم جمع می‌شوند، مثل قرابت بین دو برادر یا زن و شوهر که قرابتشان هم طبیعی است و هم قانون این قرابت را به رسمیت می‌شناسد و آثاری را بر آن مترتب می‌کند. اما گاهی طبیعی هست ولی اعتباری نیست، مانند زنزاده که از نظر طبیعت، فرزند پدر و مادر زناکار خود می‌باشد، ولی از نظر قانون و اعتبار هیچ ارتباطی بین آن‌ها وجود ندارد، از آن دو ارث نمی‌برد، آنان نیز از وی ارث نمی‌برند. گاهی هم قرابت اعتباری هست ولی طبیعی نیست، مانند پسر خوانده که در بعضی از

مهلت دادن به فرد است برای این که در کارش نگاه کند ولی تأخیر مخالف تقدیم و به معنی عقب انداختن است.^۱

أخو

أخ: ﴿قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ﴾ [یوسف: ۷۷] جمع أخ، إخوة می‌باشد در صورتی که از يك پدر باشند، در صورتی که از يك پدر نباشند، جمع آن، إخوان می‌شود. (این مطلب را صاحب العین آورده است)^۲

اصول «أخ»، «أخو» به معنای برادر است. (یا برادر تکوینی یعنی کسی که در ولادت از پدر یا مادر و یا هر دو با انسان شریک است، یا برادر رضاعی و یا برادرخوانده که بعضی از اجتماعات آن را معتبر شمرده‌اند) این، معنای اصلی «أخ» و «أخو» است، ولی به طور استعاره به هر کسی که با قومی یا شهری یا صنعتی و سجه‌ای نسبت داشته باشد نیز برادر آن چیز اطلاق می‌کنند، مثلاً می‌گویند: «أخو بنی تمیم» (برادر قبیله‌ی بنی تمیم) یا «أخو الحیاکه» (برادر پشم بافی) یا «أخو الکریم» (برادر کرامت) و... «أخ» در آیه‌ی مورد بحث: ﴿وَالِی عَادَ أَخَاهُمْ هُودًا﴾ [الأعراف: ۴۴] به همین معنای استعاره‌ای است.^۳

﴿يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ [الحشر: ۱۱] «إخوان» و «إخوة» هر دو جمع «أخ» است. «أخوة» به معنای مشترك بودن دو نفر در انتسابشان به يك پدر است. این معنای

۳. المیزان، ج ۸، ص ۱۷۷.

۴. المیزان، ج ۱۹، ص ۲۱۱.

۱. مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۲۵۷.

۲. مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۴۷۹.

آدم

آدم: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ [الإسراء: ۷۰] در

مبدأ اشتقاق آدم دو نظر وجود دارد:

۱. از «أديم زمين» (ادیم به معنای ظاهر پوست و سطح هر چیز است) گرفته شده است، سپس این کلمه را نکره کرده و صرف کرده‌اند.
۲. از «الأدمة» به معنی رنگ و صفت گرفته شده است و در این حالت این کلمه را نکره کرده و صرف نکرده‌اند.^۵

أدى

أداء: ﴿فَاتَّبَعُوا بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٍ إِلَيْهِ

بِإِحْسَانٍ﴾ [البقرة: ۱۷۸] «تأدية» و «أداء» به معنی به نهایت و پایان رساندن هستند.^۶

أذن

أُذُن: ﴿وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ﴾

[المائدة: ۴۵] به معنای گوش است.^۷

إِذْن: «الإذن» در لغت بر سه قسم است:

۱. به معنی علم، مانند آیه‌ی شریفه‌ی ﴿فَأذُنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۷۹] به معنی این که پس اعلام کنید.
۲. به معنی اجازه دادن و آزاد کردن، مانند آیه‌ی شریفه‌ی ﴿فَأَنْحَرُوا بِإِذْنِ أَهْلِيهِنَّ﴾ [النساء: ۲۵].

قوانین (مانند قانون جاهلیت عرب) پسر شمرده می‌شد، ولی پسر طبیعی نبود.
پس «أخوت» هم می‌تواند طبیعی باشد و هم اعتباری. اخوت طبیعی در شرایع و قوانین هیچ اثری ندارد و قوانین، به صرف این که دو انسان دارای یک پدر و یا یک مادر و یا یک پدر و مادر باشند، از نظر قانونی ارتباطی بین آن‌ها نمی‌بیند، ولی اخوت اعتباری در اسلام آثاری اعتباری دارد و عبارت است از نسبتی که بین دو نفر برقرار است و در نکاح و ارث آثاری دارد، حال چه اخوت طبیعی و چه رضاعی باشد، البته اخوت رضاعی در مسأله‌ی ازدواج آثاری دارد، ولی در ارث ندارد و چه اخوت دینی که فقط آثاری اجتماعی دارد و در نکاح و ارث هیچ اثری ندارد.^۱

أخت

أخت: ﴿وَمَا تُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ

مِنْ أُخْتِهَا﴾ [الزخرف: ۴۸] مثل و مانند.^۲

أد

إِد: ﴿لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا﴾ [مریم: ۸۹] کار

بزرگ.^۳

﴿إِدٌ﴾: کار زشت و ناهنجار و شنیع.^۴

۵. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۷۹.

۶. مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۷۹.

۷. المیزان، ج ۹، ص ۳۱۴.

۱. المیزان، ج ۱۸، ص ۳۱۵ - ۳۱۷.

۲. المیزان، ج ۱۸، ص ۱۰۹.

۳. مجمع البیان، ج ۶، ص ۸۱۹.

۴. المیزان، ج ۱۴، ص ۱۱۱.

﴿أَذَانٌ﴾ و «تَأْذِينٌ» هر دو به معنای ندایی است که با گوش شنیده می‌شود و گفته می‌شود «أَذْنْتُهُ بِالشَّيْءِ» یعنی او را آگاه کردم و «أَذْنْتَهُ» یعنی زیاد آن را اعلام کردم.^۷

إِذَانٌ: ﴿وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَاءِى قَالُوا

أَدْنَاكَ﴾ [فصلت: ۴۷] به معنای اعلان است.^۸ ﴿إِذَانٌ﴾ از «إِذْنٌ» گرفته شده که به معنای علم به اجازه در کاری است، آن گاه به طور مجاز در مطلق علم استعمال شده و از آن افعالی مشتق شده و در بسیاری از موارد متضمن معنای تهدید و انذار نیز می‌باشد.^۹

تَأْذِينٌ: ﴿وَ أذِنَ فِى النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾

[الحج: ۲۷] به معنای اعلام کردن با صدای بلند است، به همین جهت دیگران آن را به ندا تفسیر کرده‌اند.^{۱۰}

تَأْذِنٌ: ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ...﴾

[الأعراف: ۱۶۷] اعلام. «آذِن و تَأْذِنٌ» نظیر «أَوْعَدَ و تَوَعَّدَ» دارای يك معنا هستند.^{۱۱}

أذی

أَذَى: ﴿لَا يَتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنَّا وَلَا أَذَى﴾

[البقرة: ۲۶۲] ضرری که به سرعت به ضرر کننده برسد.^{۱۲}

۳. به معنی امر و فرمان، مانند آیه‌ی ﴿نَزَّلَهُ عَلٰى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۹۷].^۱

﴿فِى بُيُوتِ أَدْنِ اللَّهِ أَنْ تُزْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا

اسْمُهُ﴾ [النور: ۳۶] «أَدْنٌ» در هر چیز، به معنای اعلام این معنا است که مانعی از انجام آن نیست.^۲

﴿إِذْنٌ﴾ به معنای اعلام رخصت و عدم مانع

است و همواره ملازم با آگهی اذن دهنده با عملی است که اجازه‌ی آن را صادر می‌کند.^۳

﴿إِذْنٌ﴾ هم وزن «علم» و هم معنای آن

است؛ بعضی قاریان آیه را به صورت «فَأَذِنُوا» -

که صیغه‌ی امر از مصدر «إِذَانٌ» است - قرائت کرده‌اند که بنابراین، معنایش چنین می‌شود: پس اعلان جنگ با خدا و رسول بدهید.^۴

﴿أَدْنٌ﴾ به معنای استماع و شنیدن است،

عرب می‌گوید: «أَذِنَ لَكَ هَذَا الْأَمْرُ إِذْنًا» (این

کار را به تو رخصت داد، رخصت دادنی) به معنای

«إِسْتَمَعَ لَكَ»، یعنی گوش به سخن تو داد گوش دادنی.^۵

أَذَانٌ: ﴿وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ

يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ﴾ [التوبة: ۳] به معنای اعلام

است. برخی گفته‌اند: اصل آن از نداء است که به وسیله‌ی گوش شنیده می‌شود. «مدت»،

«زمان» و «حین» هر سه در معنا نظیر

یکدیگرند.^۶

۷. مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۸۳.

۸. مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۷؛ المیزان، ج ۱۷، ص ۴۰۱.

۹. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۳۱ و ۳۳۲.

۱۰. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۹.

۱۱. مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۶۸؛ المیزان، ج ۱۲، ص ۲۲.

۱۲. مجمع البیان، ج ۲، ص ۶۷؛ رک. المیزان، ج ۱۲، ص ۳۸۹.

۱. مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۳۲.

۲. المیزان، ج ۱۵، ص ۱۲۶؛ ج ۳۹؛ ج ۲۰، ص ۳۳۲.

۳. المیزان، ج ۱۹، ص ۳۰۳ و ۳۰۴.

۴. المیزان، ج ۲، ص ۴۲۲.

۵. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۹۷ و ۶۹۸.

۶. مجمع البیان، ج ۵، ص ۸.